

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
جلسه دوازدهم
تجزیه و ترکیب آیات ۳۵ الی ۴۲ سوره مبارکه قلم

• أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵)

۱. معنای استفهام در "أفنجعل" و نوع فاء استفهام انکار ابطالی و فاء عاطفه فصیحه است و همزه استفهام جزء جمله معطوف علیه است و معطوف علیه محذوف "أ" لا تَعْدِلُ" است.

۲. بررسی "جعل" در لغت

جَعَلَ در این آیه ممکن است از افعال تصییر باشد: یعنی آیا در عالم خارج مسلمین را مانند مجرمین می گردانیم؟ و ممکن است از افعال قلوب به معنای یقین یا به معنای ظنّ باشد: یعنی آیا ما مسلمین را مانند مجرمین می دانیم؟

جَعَلَ بر ۵ وجه در لغت عرب استعمال شده است:

۱. دو مفعولی از افعال قلوب به معنای ظنّ (در ضمن آیه ۵ سوره ملک افعال دو مفعولی که

شامل افعال باب أعطي و افعال باب ظنّ بود توضیح دادیم و گفتیم افعال باب ظنّ نیز

شامل افعال قلوب و افعال تصییر می گردد و برای هر کدام افعال و مثالهایش را ذکر

نمودیم)؛ مانند: و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إناثا

نکته: گاهی از افعال قلوب به معنای یقین استعمال می شود و کم است و احتمالا

همین آیه شریفه بتواند مثال برایش قرار گیرد.

۲. دو مفعولی از افعال تصییر؛ مانند: جَعَلْنَاهَا رَجُوماً لِلشَّيَاطِينِ

۳. فعل ناسخه و از افعال شروع (خبرش همیشه فعل مضارع است و بر سر خبرش أَنْ نَمِي

آید)؛ مانند: جَعَلَ زَيْدٌ يَدْرُسُ: زید شروع به تدریس کرد.

۴. یک مفعولی به معنای "خَلَقَ" یا "أوجد"؛ مانند: جعل الظلمات و النور، إِنِّي جَاعِلٌ فِي

الارض خليفَةً

۵. یک مفعولی به معنای "أعطي"؛ مانند: وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيْرًا

۳. نقش "كالمجرمين":

مفعول دوّم براي "نَجَلَ" مي باشد که بنا بر قول اخفش و ابن عصفور کاف جازه از حروف جرّ شبه زائده است و نیازمند به متعلّق نیست اما بنا بر قول مشهور متعلّقش فعل عامّ مقدّر است:

أَفْجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ [موجودین] كَالْمُجْرِمِينَ

۴. نقش جمله "أَفْجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ"

عطف بر جمله استینافیه مقدّر و محلی از اعراب ندارد.

• مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶)

۵. نقش جمله "ما لكم"

جمله استینافیه است.

ترکیب "ما لكم"

ما: استفهام انکار ابطالی و لكم: خبر و متعلق به فعل عامّ مقدّر؛ یعنی: أيّ دلیل و توجیه

کائن لكم في حکمکم

۶. نقش جمله "کیف تحکمون"

می تواند بدل از جمله استفهامیه قبل باشد و کیف استفهام به داعی تعجب است و حال است

برای تحکمون

• أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷)

۷. نوع "أم"

منقطعه است به معنای اضراب انتقالی (توضیح اقسام اضراب در آیه ۲۷ قلم گذشت) و استفهام

انکار ابطالی "بلأ"

۸. نقش جمله "لكم كتاب"

خبر مقدّم، مبتدای مؤخّر و جمله "تدرسون فيه" جمله حالیه از "كتاب" است.

۹. نقش و متعلّق "فيه" در "كتاب فيه تدرسون"

جازه و مجرور متعلّق به "تدرسون"

• إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخِيرُونَ (۳۸)

۱۰. ترکیب جمله "إنّ لكم فيه لما تخيرون"

نقش کلّ جمله

این جمله مفعول برای تدرسون است اما اشکالی پیش می آید "إنّ" اگر مفعول واقع شود

باید در غیر از مقول قول به صورت مفتوح قرائت شود ولی در اینجا به صورت مکسور

قرائت شده است که باید توجیه گردد: توجیهش این است که می توان گفت بنابر قول کسانی مانند یونس که تعلیق هر فعلی را جائز می دانند این فعل به واسطه وجود لام ابتدا بر سر اسم **إِنَّ** تعلیق از عمل شده است... اما بنابر قول کسانی مانند رضی که تعلیق را در افعال خاصی مثل افعال قلوب و افعال یک مفعولی **دالّ** بر علم یا ظنّ یا طلب علم و افعال حواسّ خمسّه جائز می دانند اگر بتوانیم "درس" را جزء افعالی که **دالّ** بر طلب علم است قرار بدهیم و غیر استفهام را نیز در غیر افعال قلوب معلّق بدانیم که فهو و الاّ باید گونه دیگری این آیه را توجیه کنیم که دو توجیه می توان کرد:

۱. این جمله مضاف الیه برای "عبارة" مقدّر است که مفعول به نیز همان بوده است.
۲. این جمله، جمله محکیّه است یعنی علم است برای آن جمله ای که در آنها در کتاب موهومشان درس گرفته اند و وقتی علم شد مفرد می شود و می تواند مفعول برای تدرسون قرار گیرد.

لما **تخیرون**: "ما" موصول اسمی بوده و اسم **إِنَّ** می گردد و "تخیرون" جمله صله است. لکم: خبر مقدّر است.

فیه: تأکید لفظی است برای "فیه" در آیه قبل

۱۱. تجزیه "تخیرون"

فعل مضارع معلوم از باب **تفعلّل** که در اصل "تتخیرون" بوده است.

• **أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ (۳۹)**

۱۲. نقش جمله "لکم أیمان"

"أم" منقطعه است، و "أم" منقطعه، عاطفه نیست به خلاف "أم" متصله، بلکه در حکم "بل ابتدائیّه اضرایبه" است و ما بعدش جمله مستأنفه است.

۱۳. نقش "علینا بالغة"

بعد از "أیمان" سه صفت پشت سر هم ذکر شده است: علینا، بالغة، الی یوم القیامة نکته: بالغة، را برخی به معنای "مؤکّده" گرفته اند و برخی به معنای "مستمّرة" که در صورت معنای دوّم "الی یوم القیامة" می تواند متعلّق به "بالغة" باشد.

۱۴. تجزیه و بررسی لغوی "أیمان"

جمع یمین است که یمین بر "أیمان" و "أیمن" جمع بسته می شود و اصل یمین به معنای دست راست است و به قسم از این جهت "یمین" گفته می شود که هر کدام از طرفین که با قسم هم

پیان می شوند دست راستشان را به هم می دهند. و به برکت یمن گفته می شود زیرا دست راست با زحمتش باعث آن می شود

۱۵. نقش جمله "إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ"

بدل است از "ایمان" مانند: مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) که جمله این... بدل از "ما" آمده است.

• سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (۴۰)

۱۶. نقش جمله "سَلِّمُوا"

استینافیه

۱۷. ترکیب جمله "سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ"

سأل از افعالی است که به معنای طلب العلم است پس بنابر قول رضی می تواند تعلیق از عمل گردد و سأل یک مفعولی است که مفعول دومش را با حرف جرّ "عن" می گیرد اما وقتی تعلیق از عمل می شود جمله جانشین مفعول دوم با واسطه اش می شود و دیگر نیازی به حرف جرّ "عن" نیست.

بذلک: متعلّق به "زعیّم"

أَيُّهُمْ زَعِيمٌ: مبتدا و خبر محلاً منصوب سدّ مسدّ مفعول با واسطه دوم برای سأل

• أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱)

۱۸. نوع فاء در "فاليأتوا"

رابط جواب فصیحه: إِنْ يَكُنْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ

۱۹. نقش جمله "إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ"

• يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ (۴۲)

۲۰. متعلّق "يوم"

مفعول به برای "أذكر" محذوف یا ظرف برای "فاليأتوا" در آیه قبل

۲۱. نقش "يكشف"

مضاف اليه برای "يوم" و محلاً مجرور

۲۲. بررسی لغوی "يكشف"

كَشَفَ، يَكْشِفُ كَشْفًا متعدّي بنفسه يك مفعولي که مفعول دومش را به واسطه حرف جرّ

"عن" می گیرد؛ مانند: كَشَفَ زَيْدٌ الثَّوْبَ عَنْهُ؛ كَشَفَ عَنْهُ صُرَّةً؛ به معنای برداشتن

در این آیه شریفه مفعول اول (الثوب) در کلام ذکر نشده و فقط مفعول دوم که به واسطه "عن" بوده ذکر شده است و همان مفعول با واسطه نائب فاعل قرار داده شده است. اینکه گفته شود نائب فاعل ضمیر مستتر باشد و مرجع ضمیرش (ثوب)، معنوی باشد، تکلف دارد.

۲۳. بررسی لغوی "ساق"

اسم ذات است به معنای ساق انسان یا حیوان و از ماده "سوق" و فعلش "ساق، یسوق، سَوْقًا" است این فعل متعدی بنفسه است به معنای سوق دادن چیزی به جایی یا به کسی جمعش "سُوق" است مانند "أَسَدٌ و أُسْدٌ"، اما به بازار، سوق می گویند زیرا ساق ها در آنجا در حال رفت و آمد است و به ساق انسان یا حیوان، ساق گفته می شود زیرا بر آن انسان یا حیوان رانده می شود و سوق داده می شود.

۲۴. نوع فاء در "فلا یستطیعون"

فاء عاطفه است که ترتیب و تعقیب را می رساند ولی سببیت را نمی رساند؛ توضیح اینکه فاء عاطفه اگر جمله را بر جمله عطف نماید غالباً سببیت را می رساند ولی قلیلاً سببیت را نمی رساند.